روز گذشته مراسم تشییع شهید مدافع حرم اصغر پاشاپور برگزار شد/ عکس: مهر

## پیکر شهید مدافع حرم، اصغر پاشاپور تشییع شد

# نگاه کن که ببینی شکسته بالی ما را

علیرضا رأفتی

روزنامه‌نگار


### نگاه اول

می‌بینی شهر چقدر تغییر کرده آقای اصغر؟ هفت، هشت سال بود که زندگی‌ات را جمع کرده بودی و رفته بودی مجاور عمه سادات شده بودی. در دوسه سال اخیر فقط پنج روز برگشته بودی ایران و مطمئنم آن پنج روز هم آن‌قدر دلت پیش بچه‌های گردانت بوده و آن‌قدر سرت مشغول تماس‌های تلفنی بچه‌هایت که اصلا در و دیوار رنگ و رو رفته تهران را ندیده‌ای.

حالا که روی دوش مردم می‌روی خوب به این دیوارها و ساختمان‌ها و کوچه‌ها و خیابان‌ها نگاه کن. این شهر شبیه یك دیوار قدیمی پر از ترك است که رنگی به رخش نمانده و دارد کم‌کم از لابه‌لای ترك‌هایش علف هرز رشد می‌کند. نگاه کن تو و هم‌پیمان‌هایت انگار با هم عهد بسته‌اید که رنگی نو به این دیوار کهنه بزنید. هر کدام قدر یك کف دست خونی، رنگ سرخ به این دیوار پاشیده‌اید. سر هر کوچه و گذر را که ببینی یك شهید با فانوس روشن ایستاده که تاریکی شب این شهر را در خودش نبلعد. ببین یك اتوبان را هم به نام سردار تازه شهید کرده‌اند. او هم مثل بقیه رفقایش فانوس دست گرفته و یکی از راه‌های این شهر را روشن نگه داشته.

### نگاه دوم

حالا که روی دوش مردم سمت خانه پدری‌ات می‌روی خوب نگاه کن آقای اصغر. از آن بالا می‌توانی ببینی چند چین به پیشانی پدرت اضافه شده؟ چند رج کمرش خم شده؟ از یتیم‌های خودت که بگذریم. از آخرین فرزندت که موقع به دنیا آمدنش منطقه بودی و نتوانستی اولین گریه‌اش را بشنوی که بگذریم. تو خودت برای بچه‌های فوج حاج اصغر پدری کرده‌ای می‌دانی چه می‌گویم.

اصلا همین که هر گردان در منطقه اسمی دارد، اما همه گردان تو را می‌گویند «فوج حاج اصغر» یعنی در حق‌شان پدری کردی. محمد را یادت هست؟ همان پسربچه جنگ‌زده سوری که پدر و مادرش در محاصره فوعه و کفریا بودند و از سرنوشت‌شان خبری نبود و محمد تنها شده بود آواره دمشق و حلب. او را آوردی زیر بال و پر گرفتی.

برایش اول برادر شدی بعد پدر بعد فرمانده. آنقدر آن بچه را بال و پر دادی که محمد دانشگاه نرفته جنگ‌زده شد نخبه اطلاعات عملیات محور حلب. تو برای بچه‌های گردانت، حتی آنها که سن‌شان از خودت بیشتر بود پدری کردی آقای اصغر. اصلا شاهدم همین که تقریبا همه گردانت بچه‌های سوری بودند. همین که عزیز مردم بومی سوری بودی. همین که از همان روزهای اول همه عزمت را گذاشتی که به عربی فصیح و سوری صحبت کنی.

تا جایی که حتی لهجه‌های مردم شهرهای مختلف را هم می‌دانستی و با مردم و رزمنده‌ها به زبانی حرف می‌زدی که مادرشان در گوش‌شان لالایی خوانده بود. همین بود که از جان عزیزترت داشتند و همیشه پای کارت بودند.

### نگاه سوم

حالا که روی دوش مردم می‌روی خوب نگاه کن آقای اصغر. می‌دانم که حاج اصغر سر به زیر ما عادت ندارد روی دوش کسی باشد و سرش را بالا بگیرد. ماجرای آن جلسه با حاج قاسم را هم از زبان بچه‌هایی که به چشم دیده بودند شنیده‌ام. همان جلسه‌ای که حاج قاسم گفته بود همه فرمانده‌های گردان‌ها و پشتیبانی را جمع کنند تا از کم و کیف گردان‌ها بپرسد و برای عملیات نهایی شکست داعش طرح‌ریزی کند.

تو هم آمدی و مودب و سر به زیر مثل همیشه نشستی یك گوشه اتاق. همه فرمانده گردان‌ها دور نشسته بودند و مدیر جلسه یکی‌یکی به آنها نوبت می‌داد تا از قابلیت‌های گردان‌شان و بعد از نیازهای‌شان بگویند. حاج قاسم هم نشسته بود و سرش را انداخته بود پایین و ذکر می‌گفت و گاهی چیزی یادداشت می‌کرد. نوبت به تو که رسید توانایی‌ها و قابلیت‌های گردانت را گفتی و گفتی ما در خدمتیم، والسلام. مدیر جلسه نوبت را به نفر بعدی داد. یك دفعه حاج قاسم سرش را بالا آورد و گفت: یك دقیقه بایستید! شما نیازهای گردان‌تان را نگفتید... تو گفتی ما نیازی نداریم حاج آقا... سردار متعجب پرسید یعنی چی که نیازی نداریم؟... از جواب طفره می‌رفتی. دوست نداشتی چیزی بگویی که نشان از برتری شخصی‌ات داشته باشد. دوست نداشتی کسی به خاطر کوتاهی‌اش سرزنش شود. بالاخره با اصرار سردار به زبان آمدی که: ما از وقتی شنیدیم قرار است عملیات بشود همه تمهیدات را انجام داده‌ایم حاج آقا. من به کمك بچه‌های سوری و مردم بومی که به من اعتماد کرده‌اند و من را از خودشان می‌دانند، توانسته‌ایم آشپزخانه سیار بسازیم.

آشپزخانه‌ای که در دل عملیات می‌تواند صدها کیلومتر جابه‌جا شود و پشتیبانی کند. ما توانسته‌ایم به کمك مردم بومی یك جور نان بپزیم که تا یك هفته ماندگاری دارد. یعنی حتی اگر در محاصره هم بمانیم آذوقه داریم... حاج قاسم در آن جلسه، پشتیبانی چند گردان دیگر را هم به تو سپرد و بعد از جلسه به همراهش گفت: این آقای اصغر بار بزرگی را از شانه‌ام برداشت. نفس راحتی کشیدم...

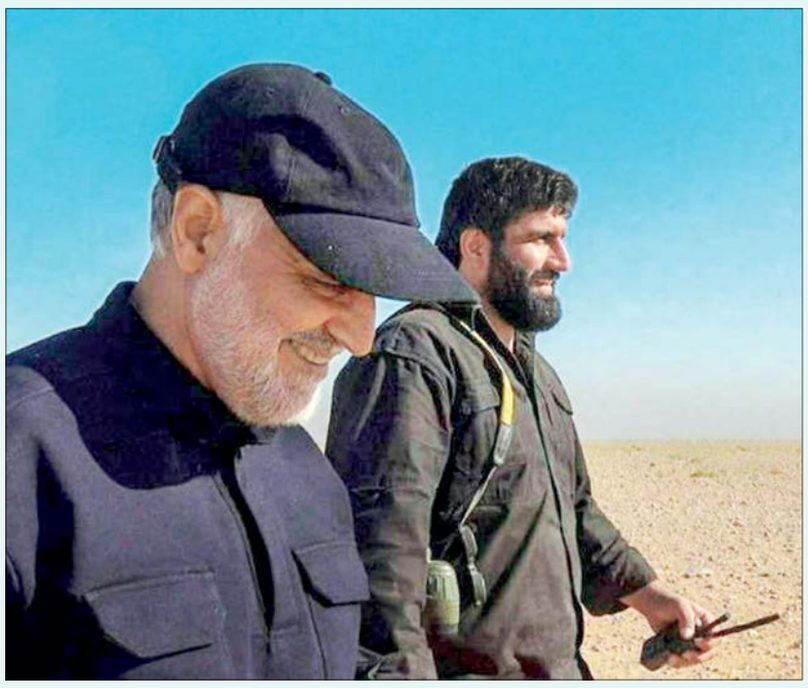

### نگاه چهارم

به جمعیتی که زیر تابوتت را گرفته‌اند خوب نگاه کن آقای اصغر. از جلو و عقب و چپ و راست مثل بچه‌های فوج حاج اصغر همراهی‌ات می‌کنند. می‌دانم عادت نداری که عقب‌تر از بچه‌های گردانت حرکت کنی. داستان آن نبردهای آخر عملیات پاکسازی داعش را شنیده‌ام. آن روزهایی که دیگر هر گردانی که می‌رفت و نمی‌توانست به هدف برسد، حاج قاسم می‌گفت: اصغر کجاست؟ بگید اصغر بزنه!... آن دفعه‌ای که سه بار سه گردان مختلف به خط زده بودند و بار چهارم نوبت گردان تو بود را خاطرت هست؟ همان روزی که پای بچه‌های گردانت در زمین خشك شده بود. به عربی با لهجه سوری فریاد می‌زدی بروید جلو. بروید شما می‌توانید به پل برسید. اما پای سربازانت در زمین خشك شده بود. رفتی سراغ ماشینت. در را باز کردی و راننده را پیاده کردی. به تاخت زیر آتش دشمن راندی تا پل. بعد بیسیم زدی به بچه‌های گردانت که ببینید! من رسیده‌ام به پل! حالا بیایید....

### نگاه آخر

حالا که صورت به خاك سرد قطعه شهدا گذاشته‌ای برای بار آخر به این آسمان دود گرفته نگاه کن آقای اصغر. آسمان این شهر هر روز که می‌گذرد بیشتر دستش را می‌گذارد روی گلوی ما و مجرای نفس کشیدن‌مان را تنگ می‌کند. حالا که «راضیه‌مرضیه» صورت به خاك گذاشته‌ای و برای آخرین بار این آسمان را نگاه می‌کنی، برای آسمان دود گرفته ما دعا کن. برای هوایی که برای پرواز کم است دعا کن. برای ما دعا کن آقای اصغر.

---

واقعه

## چه کسی شعار «یا مرگ یا مصدق» را ساخت؟

**۲۹ اردیبهشت مطابق شناسنامه روز تولد دکتر محمد مصدق است**

در ایام نهضت ملی شدن نفت، یکی از مهم‌ترین و تاثیرگذارترین شعارهای مردم این بود:

«از جان خود گذشتیم/ با خون خود نوشتیم/ یا مرگ یا مصدق»

این شعار، از جمله شعارهای مهم مردم در اجتماعات ۳۰ تیر ۱۳۳۱ در تهران و برخی شهرستان‌ها بود.

این شعار بخشی از قصیده‌ای است که دکتر مظاهر مصفا آن را به دکتر محمد مصدق تقدیم کرده است.

دکتر مصفا جزوه‌ای ۱۶ صفحه‌ای به قطع وزیری چاپ کرده با نام «جمعه سرخ».

در این جزوه چهار شعر و چند توضیح چاپ شده‌است. روی جلد عکس دکتر مصدق و تاریخی که در این جزوه درج شده، یکم آذر ۱۳۵۷ است.

ابیات زیر از منظومه «جمعه‌سرخ» است:

ما خود همگی گناهکاریم
بر یکدیگر گنه شماریم
هر کس به قیاس قدرت خویش
رفتیم به راه بد کم و بیش
کردیم و به جز خطا نکردیم
از کار خطا حیا نکردیم
بیعت کردیم با مصدق
یا مرگ زدیم یا مصدق
پیمان بستیم پیش رویش
پیمانه زدیم با عدویش
غارت کردیم خانه‌اش را
کردیم نهان نشانه‌اش را
با او از کرده روسیاهیم
تا با دگران چه کرد خواهیم

مصفا در پاورقی بیتی که شعار «یا مرگ یا مصدق» را در خود دارد، می‌نویسد:

«اشاره است به شعار معروف «یا مرگ یا مصدق» که جزئی است از شعاری سه پاره مقتبس و مأخود از بیتی چهار پاره:

آزادگان به راهت
از جان خود گذشتند
با خون خود نوشتند:
یا مرگ یا مصدق

نخستین بار «پاره دوم و سوم و چهارم» این بیت در بیست و چند سال پیش با تغییر ضمیر بر دیوار خانه دکتر مظفر بقایی کرمانی در خیابان اکباتان نگاشته شد.

بیت مذکور خود از قصیده‌ای است سروده این گوینده. قصیده در دست نیست.»

---

خبر

## شرح زندگی «عماد مغنیه» در رادیو

مجموعه رادیویی «مرد سایه‌ها» در پنج قسمت به‌تازگی در اداره کل هنرهای نمایشی رادیو تولید شده است. این مجموعه رادیویی به تهیه‌کنندگی اشرف‌السادات اشرف‌نژاد، کارگردانی نازنین مهیمنی، صدابرداری حیدرصفدری از روز دوشنبه ۲۹ اردیبهشت ماه، ساعت ۱۹ از رادیو نمایش پخش می‌شود و تکرار ساعت ۱۱ روز بعد است. اکبر خورد چشم، نویسنده این مجموعه رادیویی به فارس گفت: «مرد سایه‌ها» درباره شخصیت عماد مغنیه یکی از فرماندهان حزب‌ا... لبنان است که در سال ۲۰۰۸ میلادی توسط سرویس جاسوسی اسرائیل، موساد و سازمان سیا در شهر دمشق به شهادت رسید. وی افزود: این داستان از زاویه دید یکی از تروریست‌ها نقل می‌شود که در طول نمایش پی به شخصیت بی‌نظیر این مجاهد قهرمان می‌برد.

رویداد

## داستان‌گویی مادران در پویش «بچه‌های فلسطین»

واحد بین‌الملل دفتر مطالعات جبهه فرهنگی انقلاب اسلامی با همکاری موسسه اقصانا اقدام به برگزاری پویشی با نام «بچه‌های فلسطین» به مناسبت روز قدس کرده است. در پویش «بچه‌های فلسطین» والدین می‌بایست برای فرزندان خود از داستان‌ها و قصه‌های کودکانه با موضوع فلسطین و راهپیمایی روز قدس تعریف کرده و فیلم یا صوت این قصه‌گویی را برای ما بفرستند. والدین هم می‌توانند داستان‌های خود را به صورت ابداعی تعریف و هم از منابع معرفی شده استفاده کنند. لازم به ذکر است مهلت ارسال آثار در این پویش تا اول خردادماه است و علاقه‌مندان می‌توانند آثار خود را به آیدی تلگرامی @poyesh_pal ارسال کنند. به آثار برتر جوایزی تعلق خواهد گرفت.

عطف

## انتشار ۴ کتاب کانون به زبان چینی

«پرنده، پسرك، قطار» به نویسندگی احمدرضا احمدی و تصویرگری راشین خیریه، «ماه بود و روباه»، «سارای مهربان» و «من می‌ترسم» هر سه به نویسندگی و تصویرگری آناهیتا تیموریان، عنوان این کتاب‌ها هستند که به زبان چینی منتشر شده است. این چهار عنوان کتاب از سوی انتشارات CNPIC Digital Printing Beijing با همکاری آژانس کیا از ایران و آژانس YOUBOOK چین در این کشور منتشر شده است. بر همین اساس، کتاب «پرنده، پسرك، قطار» در سال ۱۳۹۵ از سوی کانون تولید شد و بعد از آن به زبان لاتین و کتاب صوتی انگلیسی در اختیار علاقه‌مندان قرار گرفت. این کتاب داستان پسر کوچکی است که پرنده خود را در قطار گم می‌کند و روزها در پی یافتن گم شده‌اش می‌گردد.